

نقد و بررسی عمده‌ترین شاخصه‌های انسان کامل در عرفان اوشو

محمد اسماعیل عبداللهی^۱

محمد جواد شمس^۲

چکیده

از مهمترین محورهای اندیشه ایی اوشو به عنوان یکی از بنیانگذاران معنویت های نوپدید، نظریه او راجع به «انسان کامل» است. اوشو با تصویری که از ماهیت انسان مطلوب و ایده آل ارائه می دهد، مدل خاصی از نهایت فرجام بشر در عرفان خودساخته خویش ترسیم می کند. هدف از این تحقیق، نقد و بررسی مهمترین شاخصه هایی است که اوشو برای انسان کامل معرفی می کند. اوشو می کوشد تا با استفاده از اصطلاحات مثبت و ارزشی، معنی و مفهوم کاملاً غیرارزشی ارائه دهد و شاخصه های انسان کامل را در عشق، آزادی، تنهایی و در حال زندگی کردن می داند؛ مفاهیمی که به ظاهر پسندیده است اما او با ارائه تعریف جدید و متناسب با اهداف خود بار معنایی خاصی برای واژگان وضع کرده است. این تحقیق پس از تحلیل علمی مبتنی بر اصل ناسازگاری درونی و بیرونی، ثابت می کند که آنچه راجع به شاخصه های انسان کامل در معنویت اوشو مطرح است اساساً خلاف فطرت و طبیعت انسانی است که پایبندی به آنها نتیجه ای جز افتادن در سکس و ابتذال و مادیگرایی نیست.

واژگان کلیدی

انسان کامل، اوشو، شاخص کمال، انسان ایده آل..

طرح مسأله

امروزه با شکل گیری معنویت های نوپدید، نگرش های نوینی در مفهوم «انسان کامل» و نهایت و فرجام بشر، شکل گرفته و در میان جامعه علمی مطرح شده است. از جمله این

۱- دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی / دانشگاه ادیان و مذاهب قم

Email: m.s.abdollahy@hotmail.com

Email: mj.shams@isr.ikiu.ac.ir

۲- استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین (ره)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۵ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۲

معنویت‌ها، عرفان اوشو است که بیش از ۷۰۰۰ هزار سخنرانی و ۶۰۰ عنوان کتاب از او منتشر شده و کتاب‌های او به ۱۹ زبان زنده دنیا از جمله فارسی ترجمه شده است. معنویتی که «باگوان شری راجینش» که امروزه با نام «اوشو» در جهان شناخته می‌شود، ارائه می‌دهد از نوع معنویت‌های هندی بشمار می‌آید. از مهمترین محورهای اندیشه‌ای اوشو، نظریه او راجع به «انسان کامل» است. اوشو با تصویری که از ماهیت انسان مطلوب و ایده آل ارای می‌دهد، مدلی خاص از نهایت فرجام بشر در عرفان خویش ترسیم می‌کند و همین مدل را، بهترین راه برای سعادت بشری توصیه می‌کند. از این رو با توجه به اینکه در چند سال اخیر این تفکر به چرخه علمی جامعه مسلمان ما نفوذ کرده است و محوریت این اندیشه با نظریه «انسان کامل» او می‌باشد، ضروری است تا این منظومه فکری مورد تحلیل و واکاوی قرار گیرد. آنچه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود تحلیل و بررسی شاخصه های انسان کامل مد نظر اوشو براساس ناسازگاری درونی و بیرونی است. رویکرد ناسازگاری درونی به این صورت می‌باشد: ۱- نقد کلی نظریه بلووح کلی حاکم بر نظریه به هدف کشف تناقض گویی در مبنا و گفتار ۲- نقد واژگان دارای بار معنایی خاص و تجزیه و تحلیل ادعا ۳- تحلیل تناقضات بکار رفته (تناقض یک اصل با اصل اعتقادی دیگر مدعی) ۴- تحلیل تناقضات بکار رفته (تناقضات این اصل با سایر اعتقادات و آموزه های م دعی) ۵- کشف برخی مغالطات ۶- بررسی عقلانی اصول اعتقادی نظریه اوشو و تناقضات با مسلمات عقلی و فطری بشر و اما رویکرد نقادانه بر اساس ناسازگاری بیرونی به این صورت است که اصول اعتقادی نظریه اوشو بر اساس منابع اصیل دینی یعنی قرآن و روایت مورد سنجش قرار می‌گیرد. در این بررسی به جهت اینکه ارکان اصلی تشکیل دهنده نظریه اوشو چهار مولفه: عشق، آزادی، تنهایی، زندگی در حال، می‌باشد تنها همین شاخصه ها مورد هدف این تحقیق است.

انسان کامل در اندیشه اسلامی

تعبیر انسان کامل در قرآن مجید دیده نمی‌شود؛ همچنین در اسناد مسلم قرن نخستین اسلامی از نظریه انسان کامل سخری به میان نیامده است، اما باید دانست که بن‌مایه‌های این

نظریه هم در قرآن مجید هست و هم در تفسیرهایی که از برخی آیات ارائه شده است، و هم در پاره‌ای از احادیث قدسی.

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است که خداوند او را گرامی داشته و به او استعدادهایی داده است تا به واسطه آن‌ها بر بسیاری از مخلوقات برتری پیدا کند: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَائِي كَثِيرًا مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ (اسراء، آیه ۷۰) (و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و درلی [بر مرکب‌ها] برنشاندم، و از چمن‌های پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آن‌ها را بر بسطوی از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم).

انسان از دیدگاه قرآن از چنان ارزش و مقامی برخوردار است که به فرمان الهی همه موجودات جهان آفرینش، مسخر او هستند و خدا نیز انسان را به گونه‌ای آفریده است که بتواند همه نیروهای طبیعت را تسخیر کند و از آن‌ها به نفع خود استفاده کند.

از دیدگاه قرآن عالم هستی دارای غایت است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادَتِي»؛ (ذاریات، آیه ۵۶) (و جن و انس را نظیر خودم جز برای آن که مرا پرستند). هدف از خلقت انسان، عبادت و بندگی خداست؛ یعنی انسان برای این خلق شده تا به بندگی و عبودیت خدا بپردازد و سرانجام به قرب ربوبی یا به آن مقامی دست یابد که حضور خدا را بدیده دل درک کند. فقر وجودی خود را دریابد و درک کند که همه عالم وجود نظر مند به اویند. تنها او غنی بالذات است و بقیه، سراسر فقر و نیاز هستند. (نصری، ۱۳۷۶، صص ۳۸۹-۳۹۴)

در حوزه حدیث نقل به حدیث‌های قدسی بر می‌خوریم که از سوی، خداوند افلاک (جهان) را برای وجود انسان - و به تعبیری برای وجود حضرت محمد ۶- آفریده است: لولاک لما خلقت الافلاک و از سوی دیگر، به حکم روایت نبوی «کُنتَ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۴۰۲؛ هروی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۳۷۳)، این نور و حقیقت از یک نبی به نبی دیگر انتقال یافت تا در رسول اکرم ۶ ظاهر شد. به عقیده شیعه، این نور پس از حضرتش هم چنان در امامان اثنی عشر: تداوم یافته است.

بنابراین باید گفت انسان کامل فردی است که به قرب ربوبی نایل آمده است، حضور

خدا را در همه جا با علم حضوری کشف کرده و خود را کاملاً وابسته به خدا می بیند. و هر کس هم که در مسیر عبودیت گام بیدارد به اندازه کوشش خود از مرتبه ای از مراتب کمال برخوردار خواهد شد.

انسان کامل از نگاه اوشو

اوشو معتقد است انسان کامل کسی است که بتواند عشق ورزی (جنسیت‌گرایی و سکس) را به حد کمال انجام دهد و غر یزه خود را کاملاً ارضا کند. (Osho, 1979, p.169) هر چند که عشق در ابتدا زمینی است اما از مجرای همین رابطه جنسی بانی کمال را دریافت. با سکس است که می‌توان الوهیت را فهمید، زیرا زیاده‌روی در سکس به خلسه و از بی خود شدن می انجامد و در نتیجه الوهیت درک می شود. و مراقبه (آزادسازی انرژی‌های درونی خویش) را با هم جمع کند و در هر یک عمیق شود. (اوشو) یک زندگی، یک ترانه یک رقص، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳؛ اوشو، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱)

انسان کامل در زمان حال زندگی می‌کند و از گذشته بریده است و به آینده فکر نمی‌کند. این گونه است که او تمام لحظات را در می‌گذرد و در هر لحظه شور و سرمستی را احساس می‌کند. تنها انسان کامل است که بعد جاودان هستی (حال) را درک می‌کند. با زندگی کردن در زمان حال می‌توان عشق را که اساس سیر و سلوک است به دست آورد. (اوشو) عشق، رقص، زندگی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸؛ (Osho, 2010, p146)

شاخصه‌های انسان کامل

اوشو در باب انسان کامل، شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی ارائه می‌دهد که با هدف قرار دادن آن‌ها انسان علاوه بر این که می‌تواند مسری رشد و تکامل خود را بیخاید، خواهد توانست انسان ایچ‌آل و به کمال رسیده را نفی شناسایی و از او الگوگویی کند. اوشو عمده‌ترین مؤلفه‌ها را موارد زیر می‌داند:

الف: عشق

اولین شاخصه‌ای که انسان کامل می‌تواند داشته باشد، عاشق بودن است و کسی که عاشق نباشد و عشق نوزده هیچ‌گاه گامی از نقص به سوی کمال بر نمی‌دارد. انسان اگر

کامل شود به دلیل عشقی است که از درون او می‌جوشد و همین عشق نشانه تکامل اوست. «انسان مجبور است به درون عشق برود. این نخستین گام به سوی خداوند است و از کنارش نمی‌توان گذشت». (اوشو) (یک زندگی، یک ترانه یک رقص)، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳) «عشق همه چیز را به هم متصل می‌کند، یعنی در واقع همه چیزهایی که از هم جدا هستند. قلبت را به روی عشق بگشا، عشق تو را کامل خواهد ساخت». (اوشو، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱)

عاشق نبودن ناشی از خودشنی و محدودیت فرد است. اما انسان کامل هیچ گاه خودشنی و خودپسندی ندارد، چرا که او عاشق است. عشق تمام خودپسندی‌ها را در هم می‌ریزد. «انسان بدون عشق، خودشسته است، بسته است. او فقط خودش را می‌شناسد و اگر او دیگری را شناخته است، چقدر می‌تواند خودش را بشناسد؟». (Osho, 2002, p.116)

انسان کامل کسی است که خود را وقف خدا کرده است و با عشق خود از نردبان سرپن به خدا صعود می‌کند. عشق کلنج دینار با خداست. «عاشقی شریه ناز پروردان تنعم نیست، شریه رندان بلاکش است. این کار کارستان، از عهده آدم‌های معمولی بر نمی‌آید. اگر توانستی خود را به طور کامل وقف خدا کنی، او نیتی لطف خود را شامل حالت خواهد کرد... عشق است کلنج دروازه دینار خداوند». (اوشو) (زوربای بودایی)، ۱۳۸۱، ص ۱۰۹؛ (Osho, 1999, p.67)

از ویژگی‌های انسان کامل و عاشق این است که اشتباهات دیگران را نادیده می‌گیرد. «عاشق اشتباهات دیگران را نمی‌بیند». (اوشو) (الماس‌های آگاهی)، ۱۳۸۲، ص ۴)

تحلیل و بررسی

عشق در لغت از ماده «عَشِقَ» بمعنای «میل مفرط» است. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۲۴) در قرآن، کلمه عشق استعمال نشده و به جای آن «حب» آمده است: «و الذین آمنوا اشدَّ حُبًّا لله» (بقره، آیه ۶۵)؛ (کسانی که ایمان آوردند، شدت‌ترین محبت (آن‌ها) تنها برای خداوند است). عشق در عرفان اسلامی به معنای «اظهار کمال و مرتبه عالی محبت است». (ابن عربی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۲۱؛ رودگر، ۱۳۸۷، ص ۱۱) اهل عرفان این «حب» را از حدیث قدسی: «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا وَ احْبَبْتُ انْ اُعْرَفَ» (ابن عربی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳)

گرفته‌اند. در نهان هر موجودی «محبّت» وجود دارد. بنای محبت، آن کشش وجودی است که موجود را به کمالش آشنا می‌کند. البته این کشش در هر گونه و درجه ای با گونه و درجه دیگر فرق می‌کند و نامی خاص دارد. حاصل این که محبت تنها در سطح قوای حسّی و شهوی و مانند آن نیست. گواه این است که موجودات منزّه از شهوات و مبراً از تغذیه و رشد و تولّد و مانند آن نیز از محبت برخوردارند؛ چنان که حضرت ام‌ی‌المؤمنین ۷ در ستایش فرشتگان می‌فرماید: آنان از جام محبت خداوند متعال سیراب شده‌اند و محبت خدا در دل‌هایشان جاگرفته است: «و شربوا بالكأس الرّویّ من محبّة». (سیدرضی، خطبه ۹۱) انسان نفی که موجودی مُدرک است، بدون محبت و گرایش به محبوب نیست، بلکه به اندازه معرفت و بخش خویش از محبت برخوردار است و به همان اندازه به محبوب خود گرایش دارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۸، صص ۲۹۹-۳۰۱)

عشق قابل تعریف علمی نیست؛ زیرا نه محسوس است و نه معقول، درحالی که در دو قلمرو «حسّ و عقل» تأثیر دارد. اگر تعریف‌کننده، خود عشق می‌ورزد مسلماً تعریف او صحیح نخواهد بود؛ زیرا این پدیده غیر عادی به تمام اندیشه و مشاعر او مسلط است. به عنوان مثال، اگر عاشق بخواهد عشق را تعریف کند، مفاهیم موجود در تعریف با وضع روانی عاشق رنگ آمیزی می‌شود و به اصطلاح مولوی بوی عشق می‌دهد. (رودگر، ۱۳۸۷، ص ۱۸) پس عشق تعریف نابردار و تفسیر ناپذیر است و حقیقت محبت و عشق شناختنی نیست.

اقسام عشق

عشق از نگاه فلسفی- عقلانی دارای اوصافی است و اهل حکمت و معرفت آن را پنج قسم دانسته‌اند به شرح زیر: عشق طبیعی (شهوانی)؛ عشق نفسانی (انسانی)؛ عشق روحانی؛ عشق عقلانی؛ عشق الهی. به عقیده حکما عشق از زاویه دیگر بر دو قسم است: حقیقی و مجازی. عشق حقیقی یعنی عشقی که معشوقش حقیقی است؛ زیرا حقیقت مطلق و جمیل بالذات است و آن همان عشق کمالان است به حقّ. و اما عشق مجازی یعنی عشقی که معشوقش مجازی است؛ یعنی جمال و کمالی که در معشوق هست از آن خود وی نیست، بلکه عاریتگی است. (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۳۰) عارفان در بحث عشق و اقسام آن، قائل

به دو اصلند:

یک. معتقد به وحدت وجود بوده، بر این باورند که موجود مستول و حقیقی در عالم، یکی بخش نیست و آن هم خداوند تبارک و تعالی است و هر چه غی اوست، همه مظاهر و تجلیات و نمودهای اویند.

دو. معتقدند از آن جا که وجود واحد است و همه عالم نمودهای او هستند و از آن جا که وجود واحد، به شریین وجودی خویش عشق می‌ورزد، پس عشق در تمام عالم سر لاین دارد.

الف- عشق حقیقی ال اصاری

به عقیده عارفان، با توجه به این که عالم چیزی جز ظاهر و مظهر، و چیزی جز متجلی و تجلیات نیست و خداوند تبارک و تعالی موجود حقیقی و بقی، نمود و از شریین وجودی اویند و با توجه به این که عشق در تمام عالم سر لاین دارد، در جهان بخش از یك عاشق و یك معشوق حقیقی وجود ندارد، و آن حضرت حق جلّ جلاله است.

ب- عشق مجازی

اگر طرف عشق انسان، صفات و اسمای الهی الی تجلیات آن‌ها باشد نه ذاتش، چن بن عشقی در مسلک عارفان، عشق مجازی نامیده می‌شود؛ به شرط این که چرین عشقی آینه و پای برای رسین به عشق حقیقی باشد. در عشق مجازی عارفانه، معشوق، آیت و نشانه‌ای از محبوب حقیقی است.

ج- عشق سراپی (کاذب)

محبّت کاذب، محبّت به هر چیزی است که مستقل از خدا، مورد عشق ورزی قرار گید؛ اعم از این که موجودی طبیعی الی برزخی الی عقلانی باشد. بنابراین عشق به ماسو الی الله، اگر فی نفسه و بدون توجه به طریقت و واسطه بودن آن برای عشق الهی لحاظ شود، از دایه عشق سازنده بیون می‌رود. (صیقلائی، ۱۳۸۱، صص ۴۵-۵۰)

وئی‌گی‌های عشق حقیقی و عشق مجازی

اهل معرفت برای هر کدام از عشق‌های حقیقی و مجازی (کاذب) وئی‌گی‌ها و شاخص‌هایی تعیین کرده‌اند که توجه به این ویژگی‌ها برای شناخت آن‌ها ضروری است:

۱. عشق حقیقی، عشق به پایدارها و جاودانه‌هاست و عشق مجازی، عشق به ناپایدارها و فناپذیرهاست.

۲. در عشق حقیقی، وصال به معشوق عشق را شدیدتر، سوزنده‌تر و حرکت را بیشتر می‌کند و در عشق مجازی وصال به معشوق، میراننده عشق و سکون دهنده و به تدریج نابود کننده عشق و شاید موجب تبدیل عشق به نفرت است.

۳. عشق حقیقی اجتهاد، بصیرت، نورانیت دل، از خودگذشتگی و شیفتگی تا سرحدّ جان باختن و تقدس بخشیدن و معنویت دارد و عشق مجازی توقف، کدورت دل، ظلمت جان و محدودیت فکری می‌آورد. (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱۹، ص ۶۶۱)

عشق حقیقی انسان را در برابر معشوق حقیقی و معبود راستین و جاذبه‌های جلال و جمالی‌اش قرار می‌دهد معری عاشق در برابر جاذبه کمال مطلق قرار می‌گیرد و به تدریج در اثر معرفت، محبت، مجاهدت، سلوک و عبودیت رنگ الهی می‌گیرد و سنخیت وجودی‌اش را با او چنان بالا می‌برد و عمق می‌بخشد که از خداجویی به خداخویی نایل می‌گردد و مستغرق در طایفه‌ها و لمعه‌های الهی می‌شود؛ معری عشق حقیقی تنها به خدا تعلق می‌گیرد و آغاز و انجام را «او» قرار می‌دهد و «عشق مجازی»، در راستای عشق حقیقی معنا پیدا می‌کند. بطن دیگری از عشق مجازی، عشق به همه زیبایی‌هایی است که راهنمای انسان به سوی عشق حقیقی می‌گردد. از این رو عشق به قرآن، پیامبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت، نماز، جهاد، و... در صراط مستقیم عشق حقیقی تفسیرپذیر است. اما عشق سراسری به صورت راهزن، عاشق را پیوسته از حقیقت دور و دورتر می‌کند، بنابراین نزد اهل معرفت، عشق حقیقی فقط عشق به خداست و عشق مجازی، عشق به اسما و صفات الهی‌اند.

اکنون باید پرسید مراد از عشقی که اوشو می‌گوید چیست؟ کدام یک از اقسام عشق مد نظر اوست؟ این عشق چه کمکی به سعادت و خوشبختی او می‌کند؟ از مطالعه اندیشه اوشو راجع به عشق روشن می‌شود که فهم اوشو از کلمه عشق با آنچه در اندیشه اسلامی (آیات و روایات) آمده است کاملاً از هم متمایزند؛ در اندیشه اسلامی، اظهار کمال و مرتبه عالی محبت به خداوند است ولی اوشو عشق را تمایلات نفسانی و غرایز

جنسی می‌داند که به این طریق به‌حدّ اعلاّی کمال می‌رسد. این درحالی است که از نظر قرآن، غریزه جنسی، لغزشگاهی خطرناک برای آدمی است (یوسف، آیه ۳۳) و انسان بدون رهنمودهای وحی و دینی الهی، در معرض خطرها و تهدیدهای جدی است. (حجر، آیه ۸۹)

ب: آزادی

اوشو خود را آموزگار آزادی معرفی می‌کند. «من آموزگار آزادی‌ام، زمان آزادی انسان از انواع اسارت‌ها فرارسیده است. زمان آن فرارسیده است که انسان از تمام ی زندان‌ها بیرون بیاید. بردگی، کافی است». (اوشو (زوربای بودایی)، ۱۳۸۱، ص ۱۵) «انسان، همواره تحت فشار بوده است، دلیلی سستی‌جویی او نیز هم‌بطن فشار است. فشار، قابلیت‌های انعطاف‌پذیری و نرم و لطیف انسان را می‌ستاند. ما اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که مجبوریم طرحی نو در اندازیم. عالمی از نو بیابیم ساخت و از نو آدمی. آدمی که دیگر بنی‌این و آن سرگردان نیست». (Osho, 2000, p.49) «انسان‌نما بودن ضد اصل آزادی است و عین بردگی است و انسان با این بداند که هر موجودی حق آزادی و رهایی را داراست. انسان‌نما از خود اراده‌ای ندارد، این دی‌گران‌اند که به جای او تصمیم می‌گیرند. او فقط تابع است. انسان‌نما برده است». (osho, 2014, p. 198) «بنی انسان‌نما موجب اثبات انسان نوینی و اثبات انسان نوینی همان اثبات آزادی و نفی هر نوع اسارت و بردگی است. «برای آموزه‌های من در اثبات انسان نوینی و نفی انسان‌نماست، انسان‌نما موجودی طبیعی نیست. او محصول محیط خویش است. او ساخته و پرداخته مشتی اعتقادات نسنجیده و بازیچه عده‌ای سرکشیست مدارزی‌رک و حرص است». (اوشو (زوربای بودایی)، ۱۳۸۱، ص ۱۴) مذاهب هم‌نوعی زندان برای انسان هستند که آزادی را از او سلب می‌کنند. «من آزادی را به عنوان ارزش‌نمایی به مردم آموزش می‌دهم. شما نباید به هیچ سازمانی تعلق داشته باشید، به هیچ مذهب سازمان‌یافته‌ای. مهم نیست که بودایی باشید، مسیحی و هندو هستید... این‌ها نام‌های متفاوتی هستند. شایع‌معماری این زندان متفاوت است، ولی تو همان زندانی هستی». (اوشو (گل‌های جاودانگی)، ۱۳۸۱، ص ۲۲۲) «انسان باید به این ادراک دست یابد که هر موجود زنده‌ای حق برخورداری از رهایی و آزادی را دارد». (Osho, 1989, p.202) «انسان کاملاً آزاد است و آزادگی گوهر وجود انسان

است» (Osho, 1976, p.98).

تحلیل و بررسی

وقتی می‌خواهیم از آزادی انسان حرف بزنیم باید بدانیم آیا اساساً آزادی برای انسان معنی دارد؟ چه خصوصیتی باعث می‌شود تا انسان دارای صفت آزادی باشد؟ وجود آزادی چگونه برای انسان قابل تحلیل است؟

مجموعه عالم هستی از جمادات و نباتات و حیوانات تشکیل شده است. روشن است که در جمادات مثل کوه و سنگ و مس و... تکون و تکامل وجود ندارد یعنی رشد و نمو در جمادات ممکن نیست، در نباتات مثل گل و گیاه و همچنین حیوانات از جمله انسان، تکون و تکامل وجود دارد و هر لحظه در حال رشد و نمو هستند. در جمادات چون قوه استعداد و نمو وجود ندارد نیازمند مفاهیم مانع و مقتضی نیست از این رو آزادی برای جمادات معنی ندارد و اما در جانداران مثل نباتات و حیوانات چون قوه رشد و تعالی وجود دارد مفاهیم مانع و مقتضی کاربرد دارد. در گیاهان به صرف نبود مانع، آزادی برای گیاه مصادق پیدا می‌کند به تعبیر دیگر اگر بخواهیم بگوییم این گیاه نیاز به آزادی دارد و آزادی او باید فراهم شود باید موانع رشد گیاه را برطرف کنیم مثلاً وجود سنگ بر روی یک گل یا نرسیدن آب و نور کافی به گیاه و... از موانع رشد گیاه هستند که باید از بین بروند از این رو اگر این موانع برطرف شود، گیاه از آزادی کامل برخوردار شده است هر چند مقتضی یعنی الزامات رشد، برای رشد نباتات از جانب خداوند در ذات و فطرت گیاه نهاده شده است. و اما راجع به حیوانات نیز خلقت و طبیعت نیازمندی‌های او را تامین می‌کند.

و اما این داستان در خصوص انسان فرق می‌کند، دلیل این تفاوت هم در این است که انسان موجودی است که با سایر موجودات فرق دارد و آن اینکه انسان برخوردار از قوه تفکر است و او توانایی درک و اختیار را دارد از این رو مسئولیت انسان به خودش واگذار شده است. طبیعت انسان اقتضاء تشخیص و اختیار دارد و این می‌طلبد که در مرحله قبل موجودی آزاد باشد تا آزادی نداشته باشد اختیار نخواهد داشت (أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَاَمَّا كَفُورًا) (انسان، آیه ۳) براساس این آیه کریمه قرآن، راه درست و طریق هدایت برای

انسان قرار داده شده است انتخاب راه درست و یا غیر آن در اختیار خود اوست، خود سرنوشت خویش را رقم می‌زند. هر یک از اینگونه صفات مانند اختیار، آزادی، کمال طلبی و... در طبیعت بشر قرار داده شده است، انسان خود باید به دنبال تحقق این صفات انسانی باشد تا به ندای درونی و فطری خود نیز پاسخ گفته باشد. علامه مطهری (ره) در مورد تحقق آزادی در انسان می‌گوید: «انسان خودش باید آزادیخواه باشد اما آزادیخواهی در گیاه و حیوان معنی ندارد. آزادیخواهی انسان به این معناست: باید اولاً در انسان یک روحی از عصیان و تمرد و پرخاشگری باشد تا با موانع بجنگد و مبارزه کند. آیا همین کافی است؟ نه، اگر روح انسان تنها پرخاشگر و جنگنده و عاصی و متمرد باشد و غیر از این چیز دیگر نباشد او یک موجود هرج و مرج طلب خواهد بود. یک چیز دیگر هم باید به او ضمیمه بشود: تسلیم، انقیاد و انضباط، که ضد عصیان و تمرد و پرخاشگری است. یعنی انسان در آن واحد، هم باید موجودی باشد پرخاشگر و عاصی و کافر - مخصوصاً می‌گوییم کافر چون تعبیر قرآن است - و در همان حال باید موجودی باشد مسلم و مُسَلَّم و مُنقاد و اهل انضباط» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۵، ص ۱۶۸) انسان در عین حالیکه تسلیم و انقیاد و انضباط در برابر خدا دارد هم زمان باید عصیانگر و کافر نسبت به طاغوت باشد (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) (بقره، آیه ۲۵۶) خداوند متعال در این آیه کریمه کفر و ایمان را با همدیگر توأم کرده است؛ کفر به غیر خدا و هر چه که مظهر طغیان است، و ایمان در مقابل خدا. «اگر فقط عصیانگری و پرخاشگری باشد ولی تسلیمی در مقابل یک سلسله اصول - همان اصولی که از خدا سرچشمه می‌گیرد - نباشد هرج و مرج است. اما اگر انسان فقط تسلیم باشد ولی تسلیم بدون عصیان و تمرد، که تسلیم امر خدا هستیم اما تسلیم امر غیر خدا هم هستیم، تسلیم نفس اماره هم هستیم، تسلیم طاغوت و شیطان هم هستیم؛ آن هم آزادیی که اسلام می‌خواهد نیست». (همان، ص ۱۷۰)

آزادی معنوی و اجتماعی در انسان

انسان آزاد یعنی انسانی که هیچگونه تقابل و تعارضی در برابر خود نداشته باشد . گاهی انسان با انسان در تقابل است و مزاحمت‌های انسانی او را تحت فشار قرار می‌دهد از

جمله حکومت کردن بر انسان و تسلط بر قومیت‌های مختلف انسانی و ظلم و تجاوز و ... و انسان نیز باید در برابر مواجهه با مقابله آنها برنامه داشته باشد . و گاهی درون انسان و هواهای نفسانی با انسان در حال مبارزه اند؛ بنابراین آزادی انسان در معرض خطر دو چیز است: اول چیزی از جنس خودش یعنی برنامه‌های خفقان آور و مانع تراشی‌های خود بشر برای خود و دیگری خواهش‌ها و هواهای نفس انسانی است . موفقیت انسان در مبارزه با قسم اول به آزادی اجتماعی او می‌انجامد و مبارزه انسان با قسم دوم به آزادی معنوی او خواهد انجامید.

اما در باب آزادی معنوی باید گفت «انسان گرفتار جهالت‌ها و خرافات و تعصب‌ها و تحجرها آزادی معنوی و عقلی ندارد . انسانی که شهوت پرست و شهوت ران است و وابستگی‌های حیوانی‌اش زیاد است هرگز آزادی معنوی ندارد، روحش واقعاً محبوس است، خودش هم نمی‌داند» (همان، ص ۱۷۱) علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: *الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارَ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانٌ: رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ آتَبَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.* می‌گوید این دنیا بازار خرید و فروش است، انسان وقتی در این بازار می‌آید، یکی خودش را می‌فروشد و می‌رود و یکی خودش را می‌خرد و آزاد می‌کند. (سیدرضی، حکمت ۱۳۳) آری هوای نفس، جهالت‌ها و تعصب‌ها زندان‌هایی است که انسان را در بند می‌کشد و آزادی او را از او می‌گیرد. بر اساس این اصل قرآنی که *«أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَ* *لَأُنْشِرِكَّ بِهِ شَيْئًا»* (آل عمران، آیه ۶۴) تنها پیروی و اطاعت از خداوند، مجاز دانسته شده است و اطاعت از خواهش‌ها و نفسانیات درونی انسانی، آزادی فطری انسان را سلب می‌کند.

و اما در باب آزادی اجتماعی که رهایی از قیود، محدودیت‌ها، اختناق‌ها، سخت‌گیری‌ها و مانع ایجاد کردن‌هایی است که خود افراد بشر برای خود به ارمغان می‌آوردند قرآن کریم به طور صریح خطاب به همه اهل کتاب می‌فرماید: *وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ* (همان) یعنی اینکه نباید عده ای از انسان‌ها ارباب عده ی دیگری قرار گیرند غیر از خداوند هیچ کس حق سلطه بر بشر ندارد. این آیه کریمه با این تفکر که برخی از افراد بشر بعضی دیگر را به صورت استثمار در خدمت خود بگیرند برای اینکه

دسترنج آنها را به خودشان اختصاص بدهند به شدت مبارزه می‌کند.

اکنون دوباره به ادعای اوشو بر می‌گردیم. از گفته‌های اوشو پیداست که آزادی که او ترویج می‌کند چیزی جز بی‌بندوباری و ابتذال نیست، او هر چند به ظاهر مدافع آزادی است اما طرح این اندیشه که مذهب هم سلب آزادی می‌کند و همه ادیان برای بشر همانند زندان می‌مانند، (Osho, ۲۰۰۱, p.190) در واقع انسان را به نام نجات از زندان به اسارت سکس و ابتذال می‌برد که عاقبتی جز گمراهی ندارد. اساسا دین برای معنی بخش به زندگی و نجات انسان از همه به هم ریختگی‌ها و اضطراب هاست. آموزه‌های یک مذهب اگر چنانچه با فطرت بشری سازگاری داشته باشد چنانکه در مذهب تشیع هست، بهترین راهنما و بهترین برنامه برای ادامه حیات بشر و رساندن او به خوشبختی را دارد و اگر یک مذهب براساس تعصبات و نفسانیات و قومیت‌گرایی‌ها شکل گرفته باشد اینجا مطلب اوشو صحیح است که واقعا برای بشر یک زندان بیش نیست علاوه بر آن که خود اوشو این ادعای خویش را که هر مذهبی، یک زندان بیش نیست را نقض می‌کند چرا که او خود داعیه وجود یک دین مدرن و مذهب معنوی جامع برای بشر امروز دارد از این رو باید گفت اوشو نیز به دنبال اسیر گرفتن از افراد بشری و زندانی کردن آنهاست. اما اینکه معنویت و مذهب ادعایی او چقدر با فطرت انسانی سازگاری دارد و چقدر از نفسانیتها و هواهای نفس و احیانا براساس سیاست تزویر گرایانه برخوردار است سئوالی است که ما از اوشو می‌پرسیم؟

گویا اوشو اساسا به فطرت بشری و ندای درونی ذات انسانی عقیده‌ایی ندارد و یا نوع بشر را نمی‌بیند که چگونه تشنه برنامه و معنویت‌اند و به دنبال یک برنامه زندگی و هدایت معیشتی می‌باشند؟ این خود گواه آن است که فطرت بشر نسبت به داشتن دین و برنامه زندگی احساس نیاز واقعی می‌کند. و اگر چنین است باید پرسید چه کسی بهتر از آفریننده خود انسان می‌تواند براساس ماهیت و خواسته‌های انسان، برای او برنامه هدایت ارائه کند؟ و اما این ادعای اوشو کف‌من به دنبال انسان نوینم و یا اساس بنیاد آموزه‌های من در اثبات انسان نوین است، حکایتگر آن است که اوشو انسان را موجودی اجتماعی نمی‌داند و جامعه و محیط و دوستان و اطرافیان را هم از عوامل موثر بر انسان نمی‌داند و کسی که

چنین اندیشه‌ای داشته باشد به یقین از م اهیت انسان شناخت کافی ندارد و بلکه اصلا شناخت ندارد. وقتی می‌گویند انسان کنونی انسان نماست، یعنی انسان واقعی چیز دیگری است آنچه شما از انسان تصور می‌کنید و در خارج می‌بینید انسان نماست نه انسانی که موجود طبیعی باشد. «انسان نما محصول مح محط خوش است. او ساخته و پرداخته مشتری اعتقادات نسنجیده و بازجه عده‌ای سرطست مدار ز یرک و حرص است» (اوشو (زوربای بودایی)، ۱۳۸۱، ص ۱۴) در واقع اوشو می‌گوید انسان حقیقی را در عرفان من بیابید و پیدا کنید. اکنون سؤال این است که چگونه ممکن است انسانی که فطرتا اجتماعی آفریده شده و برای رشد و ادامه حیات به هم‌نوع خود نیاز دارد، بخواهد تنها زندگی کند بگونه‌ایی که به دور از محیط و جامعه و افراد باشد؟ ممکن است اوشو در جواب بگوید که می‌تواند در اجتماع باشد اما تحت تاثیر قرار نگیرد؟ که در اینصورت باید گفت آیا اوشو فقط یک مورد از نوع انسانی سراغ دارد که در محیط اجتماعی باشد و هیچگونه تاثیری نپذیرفته باشد؟ آیا ممکن است شخصی در اجتماع باشد اما هیچ گونه ارتباط و تعاملی با افراد جامعه نداشته باشد؟ این در حالی است که صحنه اجتماع، صحنه برخورد و تضارب آرا، افکار و افراد است.

از سوی دیگر انسان چون دارای قوه تفکر و اندیشه است علاوه بر آنکه دارای یک برنامه زندگی تحت باورها و عقاید دینی خاص است از یکسری خصوصیات و اندیشه‌های شخصی نیز برخوردار است که این نوع اندیشه‌ها محصول تجربیات، اخلاقیات، ارتباطات و فعالیت‌های اجتماعی اوست، بنابراین هر انسانی از آنجایی که خود را صاحب تشخیص می‌داند نه اینکه این اندیشه‌ها را محصول مشتی عقاید نسنجیده می‌داند بلکه برای عقاید و باورهای شخصی و دینی خود ارزش قائل است. هر چند ممکن است خیلی از این باورها و عقاید متناسب با فطرت انسانی نباشد همانطور که در مورد اندیشه اوشو نیز این مطلب صادق است که اولاً پس خود اوشو هم انسان نیست و یک انسان نماست پس واقعیت ندارد ثانیاً شخصیت او نیز محصول محیط اجتماعی و یکسری عقاید نسنجیده و بازجه عده‌ای سیاستمدار زیرک است.

بنابراین بر اساس اندیشه اسلامی، که به عنوان یک برنامه‌ی جامع عملیاتی برای بشر،

از سوی آفریننده یکتا فراهم آمده است، به دست می‌آید که آری انسان آزاد است، مختار است و سرنوشت خویش را خودش رقم می‌زند اما نه آنگونه که اوشو تبیین و طراحی می‌کند بلکه انسان از آن رو که مختار است و آزادی خواه، می‌بایست با همه هواهای نفسانی و راه‌های شیطانی که اوشو می‌گوید مبارزه کند و فقط در مسیر راهی قرار گیرد که خالق او به او معرفی کرده است در اینصورت به آزادی معنوی خواهد رسید. و نیز چون انسان به دنبال آزادی است برای پاسخ به ندای فطری خویش باید همیشه تلاش کند تا در برابر زیاده‌خواهی‌ها، اختناق‌ها، به اسارت بودن‌ها و ظلم و ستم‌ها ایستادگی کند و در برابر تجاوزها، از حقوق مختلف خود دفاع کند در اینصورت به آزادی اجتماعی خواهد رسید.

ج: سفر درون و درک تنهایی

برای تحقق انسان کامل، باید زائر درون خود شد و به مرکز اصلی وجود خود سرزد تا ژرفای وجود خود را درک کرده و به تنهایی محض برسیم و دنیای بیرون از ما ناپدید شود؛ تا بتوانیم به خود برتر، سکوت، معصومیت و حضور دست یابیم و از قوه به فعل درآییم و شکوفایی و بلوغ کامل‌تری را حس کنیم.

«تنهایی به مثابه گل نیلوفری است که در قلب شما شکوفامی‌شود. تنهایی پدید آمده‌ای مثبت و سازنده است. تنهایی شادی‌ای است که چون شما فضای خودتان را دارید و واقعاً خودتان هستید، به وجود می‌آید. سفر درونی سفری است به سوی تنهایی محض. در این سفر، هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند شما را همراهی کند. شما هرگز نمی‌توانید هسته مرکزی وجود خود را با کس دیگری سهیم باشید، حتی عزیزترین فرد در زندگی‌تان. هنگامی که شما به درون می‌روید، تمام ارتباط خود با دنیای بیرون را قطع می‌کنید. در واقع، در این زمان دنیای بیرون برای شما ناپدید می‌شود. عارفان حقیقی جهان را تنها یک سراب خوانده‌اند، نه به این علت که دنیای واقعی وجود ندارد بلکه به این دلیل که برای مراقبه کنندگانی که به دنیای درون سفر می‌کنند دنیای بیرون محو و ناپدید می‌شود.» (اوشو، ۱۳۸۰، ص ۳۱)

«هنگامی که تنها هستید، از این تنهایی لذت ببرید، آواز بخوانید، برقصید، یا ساکت و آرام بنشینید و منتظر باشید اتفاقی رخ دهد. عمیق در تنها بی خود فرو روید و سکوت و

آرامشی تازه را تجربه کنی» (Osho, 2009, p.123) «وقتی تنها هستید، می‌توانید ساکن شوید و به درون بروید. در تنهایی، از آن جایی که اشتغال ذهنی وجود ندارد، احساسات مثل همیشه نخواهد بود. احساسات در تنهایی متفاوت خواهند بود و این تفاوت عجیب به نظر می‌رسد» (همان، ص ۱۵۶) اوشو معتقد است انسان تا می‌تواند باید تنها باشد، حضور در اجتماع باعث می‌شود معصومیت کودکی خویش را از دست بدهد «بلوغ همان معصومیت است با یک تفاوت: بلوغ همان معصومیت بازگفته است ... هر کودکی معصوم به دن می‌آید اما اجتماع او را به تباهی می‌کشد» (اوشو، ۱۳۸۰، ص ۲۶)

تحلیل و بررسی

بنا به آنچه اشاره شد یکی از مؤلفه‌های عرفان اوشو، علاوه بر توجه کامل به لذایذ دنیایی، بی‌توجهی به واقعیات اجتماعی و مسئولیت‌پذیری در اجتماع است. او انسان را به انزوا، گوشه‌گیری و تنهایی دعوت می‌کند و متقابلاً بر جامعه‌گریزی و فردگرایی تأکید می‌ورزد. در عرفان وی، انسان رو به تکامل و رشد از دغدغه‌های اجتماع‌ی فرسنگ‌ها فاصله دارد و خود را درگیر مسائل سیاسی و اجتماعی نمی‌کند و صرفاً هدفش لذت بردن شخصی و رسیدن به احساس خوشی و سرمستی است. از نگاه اوشو، شخصیت‌های سیاسی افرادی کودن، ضعیف، سلطه‌جو، کم‌جنبه و خطرآفرین‌اند که دیگران را به اسارت خود در می‌آورند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه موجودی که با اجتماع پیوند دارد و اجتماعی زیستن جزء فطرت و سرشت اوست می‌تواند به تنهایی محض رو آورد و مسیر کمال خود را کاملاً به تنهایی طی کند؟ چگونه ممکن است که به تنهایی به خودشناسی برسد؟ علاوه بر این، اوشو اولین نقض‌کننده قانون «تنهایی، درون‌گرایی» خود است. زیرا اولاً او در میان اجتماع زندگی می‌کند و ثانیاً در تلاش است تا مخاطبان و مریدان زیادی را به دور خود جمع کند. این عملکرد او بر اجتماعی بودن انسان دلالت دارد و این که جدایی از جامعه و غرق شدن در تنهایی خود، محال است. با اثبات اجتماعی بودن انسان و ضرورت در کنار هم زیستن او، می‌توان گفت که انسان کامل از میان اجتماع ظهور خواهد کرد. در نتیجه عرفان حقیقی و موفق، آن عرفانی خواهد بود که با اجتماع پیوندی محکم و ناگسستنی داشته باشد و عرفانی که جدای از اجتماع و مسائل آن باشد، بدون شک، قادر به

رساندن انسان به معنویت صحیح و آرامش و اطمینان قلبی نیست. انسان، عرفانی را برمی‌گزیند که او را مطابق با فطرتش رشد و تعالی دهد نه این که او را به حیرت و سرگردانی دچار کند.

اوشو در طی طریق و سفر درونی از تنهایی محض و محو شدن دنیا سخن می‌گوید، اکنون باید پرسید آیا مراد اوشو پشت کردن به دنیاست و اینکه اساساً دنیا مانع رسیدن به بلوغ و معصومیت مدنظر اوست یا چیز دیگری است؟ توجه به دنیا و حضور در اجتماع چگونه معصومیت کودکانه انسان را از او می‌گیرد؟

اگر مراد اوشو در سیر و سلوک، بی‌توجهی به دنیا و بی‌ارزش دانستن دنیاست این خوب است و اما اگر به معنای نادیده گرفتن دنیا و انزوا و گوشه نشینی انسان است، در این صورت باید گفت بر فرض قبول معنویت ادعایی اوشو اینکه انسان در تنهایی محض به سیر و سلوک عرفانی بپردازد که هنر نیست، هنر آنجاست که انسان علی‌رغم تعاملات پیچیده اجتماعی در میان افکار و رفتارهای مختلف نوع انسان، بتواند به سلوک عرفانی خود بپردازد. از این رو ذات انسان این اقتضاء را دارد که بدون توجه به دنیا نتواند ادامه حیات دهد، دنیا ابزاری است برای زندگی بشری که سرنوشت خویش را رقم می‌زند.

اما در باب بلوغ و معصومیت انسانی نیز باید گفت چه مراد اوشو از بلوغ، بلوغ فکری باشد و چه بلوغ اجتماعی؛ در هر صورت حضور در صحنه اجتماع بهترین شیوه رسیدن انسان ببلوغ است، چگونه ممکن است انسان در تنهایی محض بدون انجام تعاملات رفتاری و فکری به بلوغ برسد؟! و اینکه اوشو می‌گوید انسان در کودکی معصوم است و این حضور در اجتماع است که معصومیت را از او می‌گیرد و در سخن دیگری می‌گوید انسان در تنهایی محض به معصومیت کودکانه اش برمی‌گردد، اکنون سؤال این است که اگر انسان در کودکی معصومیت دارد و بعد از کودکی هم در تنهایی محض بسر ببرد آنگاه چه اتفاقی خواهد افتاد آیا باز هم جای این سخن باقی است که به معصومیت برسد؟ آیا از معصومیت مضاعف برخوردار خواهد شد؟ یا اینکه دچار قصه تحصیل حاصل خواهد شد؟

د- زندگی در حال و لحظه

انسان کامل در زمان حال زندگی می‌کند و از گذشته بریده است و به آینده فکر نمی‌کند. این گونه است که او تمام لحظات را در می‌گذرد و در هر لحظه شور و سرمستی را احساس می‌کند. تنها انسان کامل است که بعد جاودان هستی (حال) را درک می‌کند. با زندگی کردن در زمان حال می‌توان عشق را که اساس سیر و سلوک است به دست آورد. «همیشه در لحظه حال باشید. هر گاه احساس کردید در حال بازگشت به گذشته هستید، حتی برای لحظه‌ای هم درنگ نکنید و بلافاصله ارتباط خود را با گذشته قطع کنید. دائماً خود را به لحظه حال بازگردانید و همیشه در حال باشید. در ابتدا مشکل است، انسان دائماً فراموش می‌کند، ولی به تدریج عادت خواهید کرد. روزی که انسان در لحظه اکنون مستقر شود و دیگر به گذشته و آنچه منحرف نشود، روز بزرگی خواهد بود چرا که در این روز، انسان به بعد دیگری از هستی م. منتقل می‌گردد؛ بعد جاودان هستی، بعد الهی هستی». (اوشو) عشق رقص زندگی، (۱۳۷۹، ص ۱۳۸) «در لحظه زندگی کریم. تا حد امکان از لحظه لذت ببرید، دیگر آینده در آن لحظه وجود نخواهد داشت. وقتی که کسی لحظه به لحظه زندگی می‌کند، در واقع چگونه زیستن را آموخته است. حال را فدای آینده نکنی». (اوشو) باخورشیدشامگاه، (۱۳۸۲، ص ۳۱) اگر انسان در حال زندگی کند، بی‌ذهنی برای او به وجود می‌آید؛ زیرا ذهن در زمان گذشته و آینده زندگی می‌کند. «مردم همیشه به گذشته و آینده علاقه‌مندند، زیرا ذهن در هر دوی این زمان‌ها می‌تواند به‌طور کامل و به خوبی زندگی کند، در حالی که ذهن فقط در زمان حال است که می‌میرد». (همان، ص ۵۷) «زندگی از طریق لحظه‌ها خود را ابراز می‌کند. میان لحظه و جاودانگی خط نکشید. به جست‌وجوی جاودانگی نباشید و لحظه را فدا نکنید، زیرا جاودانگی خود را از طریق لحظه متجلی می‌کند». (Osho, 1996, p.58)

تحلیل و بررسی

انسان کامل از نگاه اوشو کسی است که در زمان حال به سر برد و گذشته خویش و تاریخ را به فراموشی بسپرد تا خود و عرفانش در میدان تنها بماند و دیگران به عرفان او رو آورند. او به شدت مطالعه تاریخ و سرگذشت‌ها را مذموم اعلام می‌کند. اما باید گفت کسی که گذشته خود را فراموش کند، جایی برای عبرت‌گیری از آن برایش باقی نمی‌ماند

و تمام خطاهای او با فراموشی دفن می‌شود. چنین کسی نه به خود و نه به دیگران اجازه قضاوت و داوری نمی‌دهد و هیچ‌گاه در پی رفع اشکالات خود نیز نخواهد بود. اوشو با استفاده از قانون به فراموشی سپردن تاریخ و گذشته می‌خواهد خط بطلان بر روی تمام عرفان‌ها و مرشدان بکشد. از نگاه اوشو باید از گذشته دور شد؛ زیرا یاد گذشته و خاطرات، انسان را از زمان حال دور می‌کند. به اعتقاد او آینده‌نگری نیز انسان را آرزومند می‌سازد و خواهش‌های نفسانی را در او اوج می‌دهد و او را به موجودی طغیان‌گر و سرکش تبدیل می‌کند؛ از این رو، از ویژگی‌های انسان مطلوب عدم آینده‌نگری است و آینده‌سازی در افق اندیشه انسان کامل معنا و جایی ندارد. این در حالی است که می‌دانیم آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی نشانه انسان فهیم و خردمند است که با استفاده از آن می‌تواند زندگی خود را بهبود ببخشد و به هدف خود سریع‌تر دست یابد، اما اوشو انسان آینده‌نگر را تخطئه می‌کند و مسیر او را اشتباهی بیش نمی‌داند.

این در حالی است که تاریخ، رابطه‌ی انسان با مجموعه‌ی نظام هستی است و انسان آزاد در این ارتباط‌های قانونمند، یا حرکت می‌کند و یا به بن بست می‌رسد و دیگران جایگزین او می‌شوند و او باید عبرت بگیرد. و رسم رفتن را بیاموزد. اهمیت دادن به تاریخ و گذشته افراد بشری به قدر مهم است که قرآن، از مردم خواسته است که از حادثه‌ها و رخدادها عبرت بگیرند: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (حشر، آیه ۲) عبرت به معنای عبور از چیزی به چیز دیگر است، به همین انگیزه به اشک می‌گویند: «عبره» چون از چشم به گونه منتقل می‌شود و به همین انگیزه به پل «معبر» و به الفاظ، عبارات می‌گویند. اینکه می‌گویند: «از قصه‌ها عبرت بگیرید یعنی به عمق آن برسید یعنی حادثه را بکاوید تا از صورت و نمود رخداد به عمق و ژرفای آن پی‌ببرید» (فخررازی، بی تا، ج ۲۹، ص ۲۸۲) قرآن، پیوسته از مردم خواسته است تا در رخدادهای تاریخ اندیشه کنند و فرجام انسان‌های مختلف را دریابند. سیر در تاریخ و اندیشیدن در فرجام انسان‌ها خود یکی از عوامل برانگیزنده عقل است، آنگاه که عقل به شکوفایی و ژرفایی رسید به خوبی خواهد توانست تعقل کند و از عقل خود بهره‌بردار شود چنانکه خداوند تعالی تنها از کسانی نکوهش می‌کند که عقل دارند ولی بکار نمی‌گیرند خرد را از قضاوت و حاکمیت آن دور ساخته‌اند و به انگیزش خرد

نمی‌پردازند. «يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (یونس، آیه ۱۰۰) یعنی پلیدی را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند.

نتیجه‌گیری

در انسان کامل همه ارزش‌های انسانی هماهنگک رشد می‌کنند و هر کدام از ارزش‌ها به حدّ اعلا می‌رسد تا اینکه انسان را به قرب ربوبی می‌رساند و اینجاست که انسان حضور خدا را در همه جا می‌بیند و در همه حال خودش را محتاج و وابسته به او می‌داند؛ ارزش‌هایی چون: اشتیاق به لقای الهی، عشق، آزادی، خودآگاهی، خردمندی، تفکر و ... که مصداق عینی این صفات به نحو کاملی در شخصیت پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین (علیهم السلام) تجسم یافته است. در معنویت نوپدید اوشو هر چند برخی از این گونه ارزش‌ها مطرح است، اما بار معنایی بسیار متفاوتی دارد. وقتی اوشو از عاشق بودن انسان کامل بحث می‌کند منظورش فقط عشق زمینی و آلوده به سکس و غریزه‌گرایی است، و وقتی از آزاده بودن می‌گوید تنها آزادی مطلق جنسی مد نظر اوست، توجه به ندای درونی و فطرت آدمی را هم زندانی می‌داند که انسان را گرفتار خود می‌کند و آزادی او را محدود می‌کند. وقتی از تنهایی انسان و سفر درونی فردی می‌گوید توجه به دنیا و ابزار بودن دنیا را هم نفی می‌کند و بر عزلت نشینی و جامعه‌گریزی تاکید می‌کند و وقتی از انسان حال صحبت می‌کند عبرت‌آموزی از تاریخ و سرنوشت پیشینیان را و همچنین برنامه‌ریزی برای آینده را بیهوده می‌داند. به یقین چنین شخصی به جای اینکه او زمان را مدیریت کند زمان او را مدیریت خواهد کرد و در دنیای غفلت و جهالت بسر خواهد برد.

فهرست منابع

۱. **قرآن کریم**
۲. ابن عربی، محمد ابن علی، (۱۳۸۵)، **فصوص الحکم**، چاپ سوم، تهران، کارنامه.
۳. ابن عربی، محمد ابن علی، (۱۴۲۴ق)، **الفتوحات المکیه**، چاپ دوم، بیروت، دارصادر.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵ق)، **لسان العرب**، بی‌جا، قم، نشر ادب حوزه.
۵. اوشو، (۱۳۸۲)، **الماس‌های آگاهی**، ترجمه محسن خاتمی، چاپ اول، تهران، امیرقلم.
۶. اوشو، (۱۳۷۹)، **اولین و آخرین رهایی**، ترجمه فرشید قهرمانی، چاپ اول، تهران، نشر آویژه.
۷. اوشو، (۱۳۸۲)، **با خورشید شاهگاه**، ترجمه فریبا مقدم، چاپ اول، تهران، نشر آویژه.
۸. اوشو، (۱۳۸۰)، **بلوغ**، ترجمه مرجان فرجی، چاپ اول، تهران، فردوس.
۹. اوشو، (۱۳۸۲)، **تائونیزم و عرفان شرق دور**، ترجمه فرشته جنیدی، چاپ اول، تهران، هدایت الهی.
۱۰. اوشو، (۱۳۸۲)، **در هوای اشراق**، ترجمه فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، تهران، کتاب آوند دانش.
۱۱. اوشو، (۱۳۸۱)، **زوربای بودایی**، ترجمه مسیحا برزگر، چاپ اول، تهران، آویژه.
۱۲. اوشو، (۱۳۷۹)، **عشق رقص زندگی**، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، چاپ اول، تهران، نشر آویژه.
۱۳. اوشو، (۱۳۸۱)، **گل‌های جاودانی**، ترجمه محسن خاتمی، چاپ اول، تهران، سی‌گل.
۱۴. اوشو، (۱۳۸۱)، **یک زندگی، یک ترانه، یک رقص**، ترجمه سیروس سعدوندیان، چاپ اول، تهران، سی‌گل.
۱۵. جوادی آملی، (۱۳۷۵)، **عبداللہ، تسنیم**، چاپ اول، قم، نشر اسراء.
۱۶. رودگر، محمد جوادی، (۱۳۸۷)، **سخن عشق**، چاپ اول، قم، انتشارات وثوق.
۱۷. علی ابن ابیطالب (ع)، (۱۴۱۴ق)، **نهج البلاغه**، تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، قم، نشر مؤسسه نهج البلاغه.
۱۸. فخر رازی، (بی‌تا)، **تفسیر کبیر**، چاپ سوم، لبنان، دارالاحیاء التراث العربی.

۱۹. کریمیان صیقلانی، علی ، (۱۳۸۱)، *سیره عشق‌بازان*، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۰. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۲)، *مجموعه آثار*، چاپ ششم، تهران، صدرا.
۲۲. نصری، عبدالله، (۱۳۷۶)، *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
۲۳. هروی، نجیب مایل، (۱۳۸۰)، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، چاپ اول، تهران، نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
24. Osho, R, Meditation: the first and last freedom: a practical guide to meditation. New York: St. Martin's Press; 1996.
25. Osho, R, Tantra: the supreme understanding. London: Watkins; 2009.
26. Osho, R, Love, freedom, and aloneness: a new vision of relating. New York: St. Martin's Press; 2001.
27. Osho, R, The everyday meditator: a practical guide. Rutland, Vt : Charles E. Tuttle; 1993,1989.
28. Osho, R, Meditation: the art of ecstasy. New York: Harper;1976.
29. Osho, R, Autobiography of a spiritually incorrect mystic. New York: St. Martin's Press; 2000.
30. Osho, R, Sex matters. New York: St. Martin's Press; 2002.
31. Osho, R, Creativity : unleashing the forces within. New York: St. Martin's Griffin; 1999.
32. Osho, R, Maturity : the responsibility of being oneself. New York: St. Martin's Griffin; 1999.
33. Osho, R, Destiny, freedom, and soul. New York: Martin's Griffin; 2010.
34. Osho, R, Foram Sex to Superconsciousness. India: Rajneesh Foundation; 1979.
- Osho, R, The Secret of Secrets the Secrets of the Golden Flower. ... : Watkins pab ltd; 2014.

Archive of SID